کتک با چاشنی حرام

مردی که سه غریبه را به مغازه اش راه داده بود به شدت از سوی مهمانان نامتعادلش کتک خورد و کارش به بیمارستان کشید. مصدوم که از اعتماد بی جایش به افراد غریبه پشیمان بود در این باره گفت: روزی در مغازه ام مشغول کار بودم که سه نفر غریبه و به ظاهر نوازنده وارد مغازه ام شدند و با لحن ملایمی به من گفتند که در عوض جا دادن به آن ها من را هم مهمان نوشیدنی های الکلی خود خواهند کرد که پیشنهاد آن ها را قبول کردم . همگی دور یک میز نشستیم و مشغول نوشیدن شدیم. زمانی که گیتاریکی از آن ها را برداشتم آن ها به خاطر ساز زدن گوش خراشم به شدت به من اعتراض کردند. وقتی دیدند دست بردار نیستم به خاطر خوردن بیش از حد نوشیدنی های الکلی به من حمله کردند و به شدت مرا کتک زدند. به هر زحمتی بود خودم را به بیرون از مغازه رساندم اما آن ها دست بردار نبودند و دوباره من را داخل خیابان گیر انداختند و با مشت و لگد دماغم را از چند جا شکستند و پا به فرار گذاشتند. بعد از این اتفاق به خاطر شکستگی دماغم به بیمارستان رفتم و بعد از درمان از دست آن ها شکایت کردم. البته خودم مقصر اصلی این ماجرا بودم زیرا برای مصرف نوشیدنی های الکلی چند فرد غریبه را به محل کسب ام راه دادم و علاوه بر از دست دادن اعتبارم، کتک مفصلی از آن ها خوردم.

در راهروی دادگاه خانواده

کرم دروغ به ریشه زندگی

صدیقی- زندگی خوبی داشتم اما دروغ خانواده همسرم بدجور مرا آزرد. روز خواستگاری پدر شوهرم جلوی همه فامیل گفت که رسم ندارند بالاتر از ۱۴ سکه برای مهریه در نظر بگیرند و برای دخترانش نیز چنین کاری کرده است.
زن جوان دلشکسته و عصبانی از دروغ های خانواده شوهرش در راهروی دادگاه خانواده می گوید: از روزی که خواهر شوهرم با آب و تاب از میزان مهریه اش برای دوستش تعریف کرد بدجور اعصابم به هم ریخت و تازه بعد از گذشت سال ها متوجه دروغ های خانواده همسرم شدم.
روز خواستگاری، زمان تصمیم گیری برای برگزاری مراسم عروسی و همچنین تعیین مهریه پدر شوهرم که بزرگ فامیل شان بود در حضور همه گفت که مهریه بالاتر از ۱۴ سکه را قبول نمی کند زیرا او برای دختران خودش هم هنگام ازدواج شان این مقدار مهریه را تعیین کرده است.
بعد از صحبت های پدر شوهرم، پدرم که فکر می کرد او فرد راستگویی است مهریه پیشنهادی اش را قبول کرد.
مدتی از ازدواج من و شوهرم گذشت و از حق نگذریم که شوهرم آدم بسیار خوب و مسئولیت پذیری بود و مشکل خاصی در زندگی مان نداشتیم تا این که در یک مراسم که خانواده شوهرم هم در آن حضور داشتند شرکت کردم.
زمانی که صحبت از مهریه شد و هر کدام از زن ها نظرشان را در مورد مهریه شان گفتند خواهر شوهرم با آب و تاب و افتخار از مهریه بالا و سنگین اش تعریف کرد که من بعد از شنیدن حرف هایش به شدت تعجب کردم.
اول فکر کردم شاید در جمع می خواهد فخر بفروشد ولی وقتی دوباره درباره مهریه اش سوال کردم همان جواب قبلی را شنیدم.
بعد از برملا شدن این راز، متوجه دروغ بزرگ خانواده همسرم شدم و با عصبانیت تمام بر سر مادر و خواهر شوهرم فریاد زدم و جشن را ترک کردم.
بعد از آن خانواده همسرم هر کاری کردند تا این قضیه را سامان دهند نتوانستند چون من به خاطر دروغ شان و اعتماد بی جایم احساس حقارت می کردم. با وجود این که از همسرم و زندگی ام راضی بودم ولی خانه را ترک کردم تا تکلیفم را با خانواده همسرم روشن کنم.
بعد از آن پدر همسرم به دنبالم آمد و خواست او را ببخشم و سر زندگی ام برگردم ولی من چند شرط برای بازگشت به خانه ام تعیین کردم و گفتم: او باید در حضور همه به دروغش اعتراف و از همه عذرخواهی کند و دیگر این که مهریه من را به اندازه دخترش تعیین کند. بعد از این ماجرا با مشورت با خانواده ام به دادگاه خانواده آمده ام تا با شکایت از همسرم و خانواده اش تکلیف خودم را روشن کنم.

ماجرای مردی که سال‌هاست گرفتار یک تصادف است

یک ترمز به امتداد ۱۰ سال

آگاهی

یک لحظه غفلت و لذت رانندگی باسرعت بالا و نامطمئن باعث شد ۱۰ سال از بهترین سال های زندگی اش را با رنج و عذاب بگذراند.
یک شب خوابیدن بدون دغدغه برای او به رویایی دست نیافتنی تبدیل شده است. یادآوری روزی که زندگی اش را به هم ریخت برایش سخت است اما ماجرا را تعریف می کند.
می گوید: در تهران جوشکار ماهری بودم. حدود ۱۰ سال پیش زمانی که ۲۸ سال داشتم برای دیدار خانواده ام راهی شیروان شدم تا چند روزی استراحت و تفریح کنم.
روزی فکر موتورسواری به سرم زد و با موتورسیکلت یکی از اقوام در مسیر روستایی به سمت سد بارزو حرکت کردم. از موتورسواری با سرعت بالا لذت می بردم که یک لحظه نفهمیدم چه شد و وقتی چشمانش را باز کردم خودم را در بیمارستان دیدم.
استخوان دستم به شدت خرد شده بود به طوری که بعد از گذشت ۱۰ سال هنوز هم نمی توانم با آن کار کنم اما خبر فوت راکب موتورسیکلتی که با او تصادف کردم بدتر بود.
علاوه بر این که خودم به شدت آسیب دیدم به دلیل رعایت نکردن قوانین رانندگی باعث مرگ مرد دیگری شدم؛ مردی که او نیز مانند من صاحب خودرو بود اما برای لذت رانندگی موتورسیکلت فرد دیگری را قرض گرفته بود.
بعد از آن تصادف دیگر یک روز خوش در زندگی ام ندیدم و یک شب با خیال آسوده نخوابیدم. به دلیل آسیب دیدگی دستم و پایم دیگر نمی توانستم به کار قبلی ام ادامه دهم. در تهران مستأجر بودم و با بدبختی اندک درآمدی داشتم که حتی جوابگوی نان شب همسر و فرزندم نمی شد چه برسد به آن که بخواهم دیه متوفی را بدهم.
از طرفی شرایط بد مالی خودم و از طرف دیگر عذاب وجدان زندگی را برایم جهنم کرده بود. چون دایی ام با خانواده مقتول در روز تصادف رفتار بدی داشت آن ها دلخور بودند و حاضر به بخشش نبودند. البته آن ها نیز سرپرست خانواده شان را از دست داده و به شدت به لحاظ مالی دچار مشکل شده بودند.
برای جور کردن پول دیه به هر دری زدم اما تنها در کارهای ساختمانی و جوشکاری مهارت داشتم که با توجه به شرایط دست و پایم قادر به کار کردن نبودم، کسی را هم نداشتم که بخواهد کمکم کند. من که توان پرداخت دیه را نداشتم بالاخره شب یلدای سال گذشته راهی زندان شدم.
ماه پیش بالاخره با کمک ۱۲۰ میلیون تومانی ستاد دیه خراسان شمالی و همچنین بخشش ۵۰ میلیون تومانی دیه از طرف خانواده متوفی از زندان آزاد شدم و حالا هر چند عذاب وجدان کمتری دارم اما خانواده ام به شدت در تنگنای مالی قرار دارند.
من بابت آزادی از زندان با کمک ستاد دیه استان خدا را شاکرم اما همچنان توان کارهای حرفه ای را ندارم.
در یک ماه گذشته برای پیدا کردن کار به هر دری زده ام اما کاری پیدا نکرده ام. الان صاحب دو فرزند هستم و هیچ منبع درآمدی ندارم. آینده خودم که نابود شد و حالا با این شرایط آینده فرزندانم هم در خطر است و آن ها هم دارند چوب روزی را می خورند که من با سرعت و خلاف جهت موتورسواری می کردم.

> از طرفی شرایط بد مالی خودم و از طرف دیگر عذاب وجدان زندگی را برایم جهنم کرده بود. چون دایی ام با خانواده مقتول در روز تصادف رفتار بدی داشت آن ها دلخور بودند و حاضر به بخشش نبودند

تلنگر

معامله به قصد فرار از دین

امروزه یکی از معضلاتی که با حقوق افراد در تعارض است استفاده از شیوه های هوشمندانه به منظور فرار از تعهدات اجتماعی و اقتصادی است که در اصطلاح حقوقی «معامله به قصد فرار از دین» نامیده می شود. این امر در مواردی به کار می رود که فرد بدهکار برای این که اموالش توسط طلبکاران توقیف نشود، به انجام معامله‌ای اقدام می کند تا از استیفای طلب از سوی آن ها مصون بماند. در این شرایط می‌توان گفت که حیله بدهکار برای فرار از پرداخت دین، می‌تواند موجب از بین رفتن امنیت حقوقی و سستی اعتبار در روابط با دیگران شود.
از جمله مواردی که قانون مدنی درباره آن دستخوش تغییر و تحولاتی شده، معامله به قصد فرار از دین است. ماده ۲۱۸ سابق قانون مدنی مقرر کرده بود: «هرگاه معلوم شود معامله به قصد فرار از دین واقع شده است، آن معامله نافذ نیست.» این ماده در اصلاحیه سال ۱۳۶۱ قانون مدنی حذف شد و به این ترتیب خلأ چشمگیری به وجود آمد به همین دلیل قانون گذار به طور مجدد ماده ۲۱۸ قانون مدنی را به این شرح اصلاح کرد: «هرگاه معلوم شود که معامله به قصد فرار از دین به طور صوری انجام شده، آن معامله باطل است». به نظر می‌رسد که حذف ماده ۲۱۸ سابق قانون مدنی از این حیث صحیح است که معامله به قصد فرار از دین در صورت رعایت شرایط اساسی صحت معاملات، یک معامله واقعی است که نسبت به طرفین و قائم‌مقام آن ها صحیح و لازم‌الاجراست. دعوی عدم نفوذ معامله به قصد فرار از دین مطابق ماده ۲۱۸ سابق قانون مدنی که ویژه طلبکاران است، مخالف اصل صحت «ماده ۲۲۳ قانون مدنی» و اصل لزوم «ماده ۲۱۹ قانون مدنی» است اما به دلیل ملاحظات اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی قانون گذار به طور مجدد ماده ۲۱۸ اصلاحی قانون مدنی را وضع کرد.

هشدار

«شیما» رمزی برای کلاهبرداری
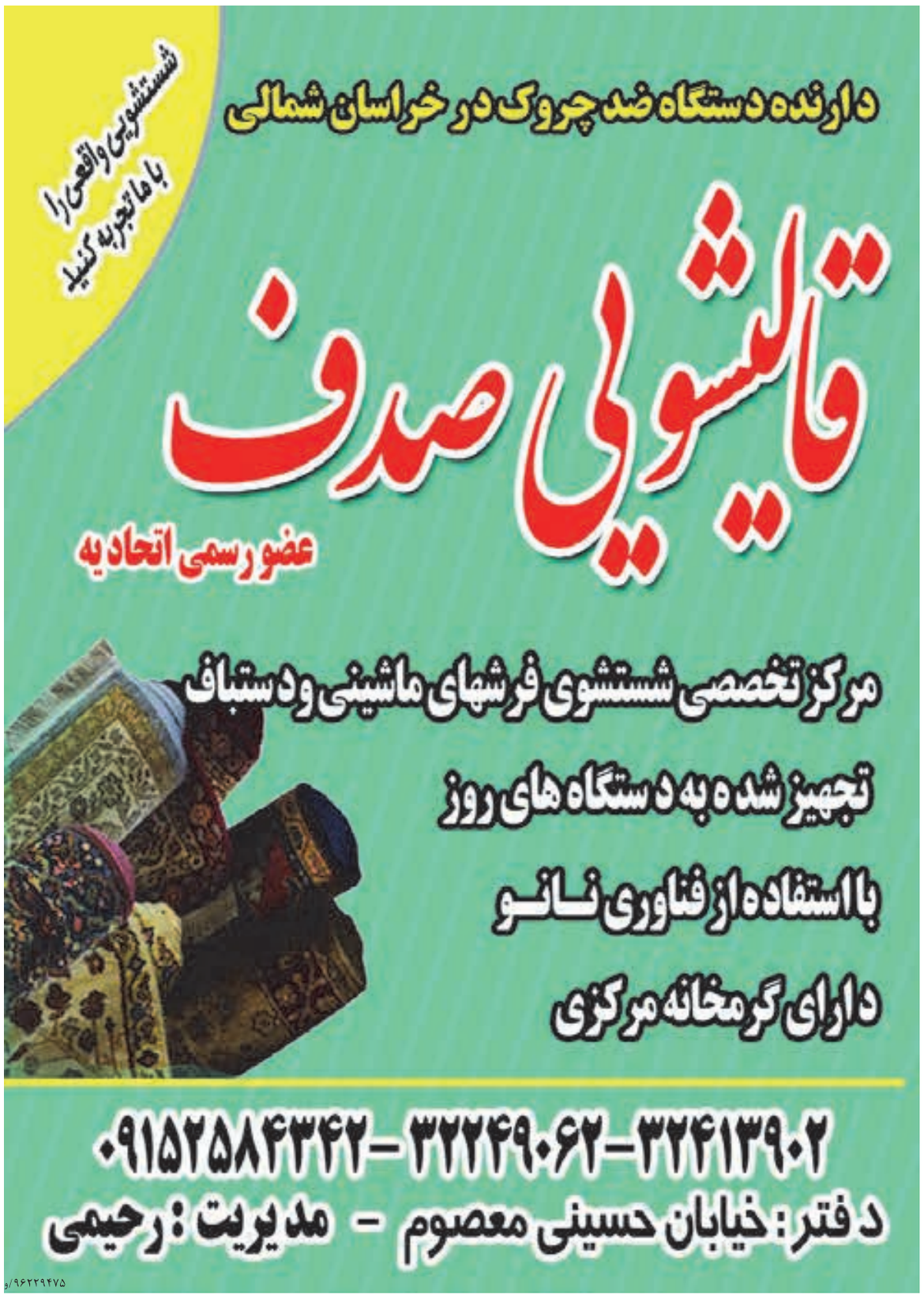
هر چند سال ها از کلاهبرداری پیامکی با مضمون هایی که طمع افراد را تحریک می کند می گذرد اما گویا همچنان کلاهبرداران به دنبال شیوه های جدیدی هستند. در سال های گذشته شاهد کلاهبرداری های گسترده با موضوع برنده شدن در قرعه کشی یا پیدا کردن گنج بوده ایم.
کلاهبرداران پیامکی در شگرد جدیدشان پیامکی با محتوای «من شیما هستم و این شماره جدیدمه» یا موارد مشابه را برای مخاطبان شان ارسال می کنند تا طعمه خود را پیدا کنند و پس از تماس فرد با شگردهای مختلف به صورت تلفنی از او کلاهبرداری می کنند.